



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

فرهنگ و تعلیم و تربیت در اندیشه امام خمینی (ره)

مجید کافی

مقدمه

تحول و تکامل علوم و نظریه‌های علمی، امری طبیعی و طرح و بررسی و نقد آرای دانشمندان یک جامعه علمی زنده و با نشاط، امری ضروری است. تحقیقات و تئوری‌های علمی همواره بر پیش فرض‌های پنهان و آشکاری استوار است که با تحول در آن‌ها، تئوری‌های علمی و پژوهش‌های مبتنی بر آن‌ها دگرگون می‌گردد.

بومی کردن علوم انسانی در جامعه ما، ضرورت کند و کماو در آموزه‌های دینی و آرای دانشمندان مسلمان را می‌طلبد. عدم توجه کافی به این اندیشه‌ها، در علوم اجتماعی رایج، این ضرورت را مضاعف می‌کند. کشف، بررسی، تحلیل و ارزیابی اندیشه‌های دانشمندان مسلمان، که با الهام از منابع اصیل اسلامی (کتاب و سنت) و در فضای فرهنگ اسلامی پدید آمده و شکل گرفته است، به ویژه اگر در قالب مفاهیم شناخته شده علوم انسانی رایج در فضای علمی دانشگاهی صورت پذیرد، علاوه بر آن‌که از لحاظ نظری، خلاء تئوریک جامعه اسلامی را پر می‌کند و پیش فرض‌های نوینی را جایگزین پیش فرض‌های رایج در علوم اجتماعی می‌سازد، مانع خودباختگی و از خود بیگانگی فرهنگی و اجتماعی می‌شود و زمینه را برای کشف راه حل‌های علمی پاره‌ای از معضلات و مسایل اجتماعی فراهم می‌سازد.

نوشتار حاضر با توجه به نکات یاد شده و با مراجعه به سخنان حضرت امام (علیه السلام)، بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران، تهیه شده است. اهمیت و جایگاه رابطه تربیت و فرهنگ که موضوعی چند رشته‌ای است، روشن است. در روزگار ما، حضرت امام خمینی (علیه السلام) با استفاده از نفعات جان بخش منابع اسلامی (کتاب و سنت) تلاش کرد با دم مسیحایی خود، انسان رنجور و خسته از جهل و ستم قدرت‌ها را رها ساخته، او را حیاتی دوباره بخشد، جان تشنه‌اش را سیراب کند و

متوجه تربیت حقیقی بنماید. هدف این جستار، بیان رهنمودهای آن امام با بیانی علمی، پیرامون اهمیت، جایگاه و عوامل مؤثر بر تربیت و رابطه آن با فرهنگ جامعه است که یکی از موضوعات مهم جامعه‌شناسی، روان‌شناسی و علوم تربیتی است.

فرهنگ

فرهنگ عبارت است از تمام عوامل مربوط به شناخت، اعتقاد، هنر، اخلاق، حقوق، آداب و رسوم و مجموع داده‌های علمی یک جامعه در زمینه‌های مادی و معنوی که از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شود.

فرهنگ میراثی اجتماعی است که به مثابه یک اصل سازمان دهنده در جامعه دارای نقش است و بیان‌کننده ارزش‌های آن جامعه می‌باشد. فرهنگ در جامعه به وسیله یک سری الگوها، تصورات، طرز تلقی‌ها و برخوردهای اجتماعی افراد منعکس می‌شود و در قالب ارزش‌های مادی و معنوی یک جامعه، که دو قطب تشکیل دهنده فرهنگ است، ظهور می‌کند.

فرهنگ، از لحاظ مفهومی، عامل انطباق فرد با اجتماع (عامل اجتماعی کردن) است. در این انطباق، واکنش‌های رفتاری فرد، رنگ جامعه خودی را نشان می‌دهد. فرهنگ نقش مشاور و راهنما را دارد؛ چرا که نه تنها در تغییر موقعیت‌های اجتماعی انگاره‌ها و نمونه‌هایی به فرد عرضه می‌کند، بلکه اطمینان می‌دهد که پیروی از این ارزش‌ها، تأثیر مستقیم در سازگاری فرد با محیط دارد. در هر فرهنگی تمام ارزش‌ها، مبین همبستگی روانی افراد آن جامعه با یکدیگر می‌باشد.

نگرش حضرت امام به فرهنگ نگرشی کل‌گرایانه است که اگرچه با تعریف‌های کارکردی یا ساختاری فرهنگ انطباق ندارد، مبین پدیده‌ای با اهمیت و قابل ملاحظه در جامعه است. فرهنگ نزد حضرت امام (علیه السلام) مبدأ همه خوشبختی‌ها و بدبختی‌های ملت، تشکیل دهنده هویت و موجودیت جامعه و اصلاح آن تنها راه اصلاح مملکت است (صحیفه نور، ج ۱۰، ص ۵۵). «بی شک بالاترین و والاترین عنصری که در موجودات هر جامعه دخالت اساسی دارد، فرهنگ آن جامعه است. اساساً فرهنگ هر جامعه هویت و موجودیت آن جامعه را تشکیل می‌دهد و با انحراف فرهنگ، هر چند جامعه در بعدها اقتصادی، سیاسی، صنعتی و نظامی قدرتمند و قوی باشد، ولی پوچ و پوک و میان تهی است. اگر فرهنگ جامعه‌ای وابسته و مرتزق از فرهنگ مخالف باشد، ناچار دیگر ابعاد آن جامعه به جانب مخالف گرایش پیدا می‌کند و بالاخره در آن مستهلک می‌شود و موجودیت خود را در تمام ابعاد از دست می‌دهد و استقلال و موجودیت هر جامعه از استقلال فرهنگ آن نشأت می‌گیرد و ساده اندیشی است که گمان شود با وابستگی فرهنگی، استقلال در ابعاد دیگر یا یکی از آن‌ها امکان‌پذیر است. بی جهت و من باب اتفاق نیست که هدف اصلی استعمارگران که در رأس تمام اهداف آنان است، هجوم به فرهنگ جوامع زیر سلطه است. اتفاقی نیست که مراکز تربیت و تعلیم کشورها و از آن جمله کشور ایران، از

دبستان تا دانشگاه مورد تاخت و تاز استعمارگران، خصوصاً غربی‌ها و اخیراً آمریکا و شوروی قرار گرفت» (همان، ج ۱۵، ص ۱۶۰).

در نظر حضرت امام(علیه السلام) این پدیده اجتماعی هویت بخش جامعه است و از همین رو انحراف یا وابستگی آن به فرهنگ‌های بیگانه، باعث هویت زدایی و بی هویتی جامعه می‌گردد؛ یکی از لوازم بی هویتی جامعه نیز بیگانگی اجتماعی جامعه است.

آیا فرهنگ هر جامعه‌ای به خودی خود از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شود؟ این سؤال بحث را به بیان رابطه فرهنگ و تعلیم و تربیت سوق می‌دهد. اما قبل از بررسی این رابطه، باید خاطر نشان کرد که هر نسلی فرهنگ زمان خود را می‌آموزد، می‌پردازد، آن را بازسازی می‌کند و آنگاه به نسل بعد منتقل می‌کند. این همان فرهنگ پویاست. فرهنگی پویاست که تربیت و آموزش پویا داشته باشد، زیرا بدون آموزش، هیچ داده‌ای پرداخته نمی‌شود و تحولی در آن به وجود نمی‌آید (گلشنی فومنی ۱۳۷۳، صص ۵۱-۵۳). هر جامعه صاحب فرهنگ پویا، خود می‌تواند را با شرایط اجتماعی دائماً در حال تغییر تطبیق دهد. فرهنگ پویا در جامعه، می‌تواند حافظ هویت و سد نفوذ فرهنگ استعماری و تهاجم فرهنگی باشد.

تربیت

با اینکه هر انسانی از نظر خصوصیات ارثی از افراد دیگر ممتاز است، ولی همه کسانی که در یک محیط فرهنگی - اجتماعی زندگی می‌کنند، در موارد بسیاری رفتار مشابه دارند. این رفتار مشابه، از یک طرف نشان دهنده اهمیت تربیت در درون فرهنگ جامعه و از طرف دیگر نشان دهنده تربیت پذیری و استعداد سازش انسان با محیط فرهنگی - اجتماعی است. به دلیل همین توانایی و وجوه مشترک فرهنگی است که با وجود اختلاف‌های فردی اعضای یک جامعه، می‌توان از تربیت، یا به تعبیر جامعه شناسانه از جامعه پذیری انسان‌ها صحبت کرد.

تربیت عبارت است از بالندگی فرهنگی فرد، که از طریق کسب مهارت‌ها و رشد استعدادها درونی فرد حاصل می‌شود. تربیت جریان کنش متقابل اجتماعی است که از طریق آن، مردم شخصیت خود را به دست می‌آورند و شیوه زندگی جامعه خود را می‌آموزند. تربیت نقطه اتصال ضروری بین فرد و جامعه است؛ نقطه اتصالی که فرد و جامعه بدون آن نمی‌توانند ادامه حیات دهند. در فرآیند تربیت، فرد به آموختن هنجارها، ارزش‌ها، مهارت‌ها، عقاید و الگوهای فکر و عمل، که همه برای زندگی اجتماعی ضروری هستند، تأیید می‌آید. به هر حال، تربیت یا به تعبیری جامعه‌پذیری، هم آموزش برای هدفی خاص و هم پرورش عقلانیت انسان‌ها را شامل می‌شود. بنابراین، دو سازوکار (مکانیسم) اصلی جامعه‌پذیری و تربیت، «آموزش» و «درونی کردن» است. این دو سازوکار، پیوستگی نزدیکی با هم دارند و نمی‌توان بین آن‌ها تفکیک و جدایی قایل شد. یادگیری و آموزش عبارت است از اخذ بازتاب‌ها، عادات، طرز رفتار و... که در

ارگانیسم روانی شخص جای دارد و رفتار او را راهنمایی می‌کند (روشه، ترجمه زنجانی‌زاده ۱۳۶۷، ص ۱۶۰-۱۵۹). «درونی کردن دیگران» که هنوز یکی از مکانیسم‌های تربیت در جوامع در حال توسعه است و با دو واژه «فرهنگ پذیری» و «تعلیم و تربیت» توازن معنایی دارد، نشان دهنده وظیفه‌ای است که منجر به تغییر عادت‌ها و شناخت‌های دوران کودکی و کسب فرهنگ مورد قبول جامعه می‌شود. این سه مفهوم، مبین این مطلب‌اند که فرهنگ قومی، قادر به تغییر فرهنگ ضعیف است؛ تغییری که نه فقط شناخت، بلکه رفتارهای افراد را نیز در بر می‌گیرد. این همان وظیفه تربیت است؛ به شرطی که این فعالیت، موجب نابودی استعداد‌های بالقوه کودک نشود و تحول روانی - رشدی او را در نظر داشته باشد (گلشنی فومنی، ص ۱۰۱).

در منظر حضرت امام (علیه السلام) انسان حیوان قابل تربیت است (صحیفه نور، ج ۷، ص ۱۸۰). یعنی قادر و مستعد پذیرش رفتار و کرداری معین و توانایی سازش با محیط فرهنگی - اجتماعی است و شخصیت او، محصول این دو توانایی و استعداد است. به نظر حضرت امام (علیه السلام) تکون شخصیت باید دارای جهت و هدف باشد؛ چرا که شخصیت شکل گرفته طبق تربیت اولیه، خود را به انسان تحمیل می‌کند. بنابراین باید تربیت انسان، ایجاد شخصیت ایرانی - اسلامی کند.^۱ از مجموع گفتارهای حضرت امام (علیه السلام) در مورد تربیت، این مطلب قابل فهم است که در نظر ایشان تربیت و رشد کودک، تابع قوانین طبیعی و جسمانی نیست؛ آن گونه که دانه‌ای در نتیجه آب دادن باغبان گیاه می‌شود و گل می‌دهد؛ بلکه تربیت در هر جامعه‌ای، به مثابه کوششی است که یک هنرمند در شکل دادن به مواد خام و اولیه کار خود انجام می‌دهد. «نفس کودک در ابتدای امر چون صفحه کاغذ بی نقش و نگاری است که هر نقشی را به سهولت و آسانی قبول می‌کند» (امام خمینی، ص ۱۵۴). این معنای تربیت است که با نظام خاص فرهنگ جامعه رابطه نزدیک دارد. معیارهای تربیت در جوامع مختلف بر اساس ارتباط با فرهنگ آن جامعه سنجیده و تعیین می‌شود. فرهنگ جامعه قبل از انقلاب، فرهنگی استعماری بود. از این رو معیارهای تربیت نیز استعماری بودند. به همین دلیل به گفته حضرت امام (علیه السلام): «کسب هویت فرهنگی به استقلال تعلیم و تربیت می‌انجامد» (صحیفه نور، ج ۱۵، ص ۱۶۰).

عوامل تربیت در نظر حضرت امام (علیه السلام)

معیارهایی برای طبقه‌بندی عوامل تربیت وجود دارد که به دو مورد آن اشاره می‌شود:

- ۱- گاهی طبقه‌بندی عوامل تربیت بر اساس این است که آیا تربیت، در درون گروه‌های نهادی مثل خانواده، مدرسه و... انجام می‌شود یا به شیوه‌ای بسیار گسترده‌تر مانند رسانه‌های جمعی؟ حضرت امام (علیه السلام) عوامل تربیت را بسیار گسترده و حتی شامل رسانه‌های جمعی تلقی می‌کنند.
- ۲- ممکن است طبقه‌بندی بر این اساس باشد که آیا تربیت به عنوان هدف اصلی مطرح می‌شود،

یا این‌که یک هدف فرعی در کنار هدف‌های اصلی است؟ از گفتار متعدد حضرت امام استفاده می‌شود که صرف تربیت هدف اصلی نیست، بلکه انسان الهی و مذکی هدف تربیت است. با این وجود، می‌توان عوامل تربیت را در نظر امام عبارت دانست از: خانواده، مدرسه، مراکز آموزشی و رسانه‌های جمعی.

خانواده

از آنجاکه نظام‌های خانواده بسیار متفاوت هستند، دامنه تماس‌هایی که کودک تجربه می‌کند، به هیچ وجه در فرهنگ‌های مختلف یکسان نیست. همه جا معمولاً مادر مهم‌ترین فرد است، اما جریان روابط میان مادر و کودک، به وسیله خصلت نهاد خانواده و رابطه آن با گروه‌بندی‌های دیگر در جامعه مشروط می‌شود. در جوامع امروزی، تربیت پیش از همه، در یک زمینه کوچک خانوادگی رخ می‌نماید. با وجود تفاوت‌های زیاد در وضعیت خانوادگی مانند: پدر و مادر و چند فرزند، پدر و مادر و برخی اقوام دیگر، پدر بدون مادر، مادر بدون پدر، مادر و تعدادی فرزند، وضعیت شغل مادر، یکی از عوامل عمده تربیت از دوران کودکی تا نوجوانی و پس از آن، خانواده است که به صورت یک سلسله مراحل پی در پی رشد و تکامل، نسل‌ها را به یکدیگر مربوط می‌سازد. خانواده‌ها جایگاه‌های مختلفی در چارچوب کلی نهادهای یک جامعه دارند. در بیش‌تر جوامع سنتی، خانواده تا اندازه زیادی تعیین‌کننده موقعیت اجتماعی فرد در بقیه زندگانی اوست. در اکثر جوامع، موقعیت اجتماعی به ارث برده نمی‌شود، ولی طبقه اجتماعی خانواده بر الگوهای تربیت به شدت تأثیر می‌گذارد. الگوهای مختلف تربیت کودک و انضباط، همواره با ارزش‌ها و انتظارات متعارض، در بخش‌های گوناگون جوامع بزرگ یافت می‌شوند. بدیهی است فقط معدودی از کودکان به سادگی و بی‌چون و چرا، بیش‌والدین خود را بپذیرند. این مطلب در جهان کنونی که دگرگونی در آن بسیار فراگیر است، درست‌تر است. از این گذشته، صرف وجود انواع گوناگون عوامل، اجتماعی کردن به ناهمگرایی‌های بسیار میان بیش‌های کودکان، نوجوانان و نسل پدر و مادر می‌انجامد (گیدتر، ترجمه صبوری ۱۳۷۴، ص ۸۶-۸۴).

بنابراین خانواده نهادی است که ارتباط بسیار تنگاتنگی با فرآیند تربیت دارد؛ چرا که انسان بیش از هر جای دیگر، در خانواده و به عنوان کودک تربیت می‌شود. خانواده مسئولیت اصلی جامعه‌پذیری و تربیت کودکان را در سال‌های اولیه زندگی به عهده دارد. کودک در خانواده و دامن مادر نخستین وابستگی‌های عاطفی و صمیمی خود را برقرار می‌کند، که سهم به‌سزایی در درونی کردن ارزش‌ها و هنجارهای فرهنگی دارد. خانواده به کودک عادت‌ها را آموزش می‌دهد، مفاهیم مذهبی و اخلاقی را منتقل می‌کند و وی را برای زندگی اجتماعی آماده می‌سازد. اطلاعاتی که در خانواده به کودک منتقل می‌شود، وی را در شناخت شرایط و واقعیت‌های اجتماعی - فرهنگی یاری می‌دهد. این عامل تربیت نزد حضرت امام (علیه السلام) از اهمیت خاصی

برخوردار است؛ زیرا ایشان بر این باورند که: «بچه‌ها در دامن مادر بهتر تربیت می‌شوند تا در پیش استادان. علاقه‌ای که بچه به مادر دارد، به هیچ کس ندارد و آن چیزی که در بچگی از مادر می‌شوند، در قلبش نقش می‌بندد و تا آخر همراهش است. مادرها باید به این معنا توجه کنند که بچه‌ها را خوب تربیت کنند، پاک تربیت کنند، دامن‌هایشان یک مدرسه علمی و ایمانی باشد و این یک مطلب بسیار بزرگی است که از مادرها ساخته است و از کسی دیگر ساخته نیست» (صحیفه نور، ج ۸، ص ۱۶۲) و: «دامن مادرها، دامنی است که انسان از آن باید درست بشود، یعنی اول مرتبه تربیت، تربیت بچه است در دامن مادر. برای اینکه علاقه بچه به مادر بیش از همه علایق است، بچه‌ها از مادر بهتر چیز اخذ می‌کنند» (همان، ج ۷، ص ۷۶). چون بخش مهمی از تربیت کودک در خانواده به صورت آگاهانه انجام می‌گیرد، تأکید حضرت امام به مادران این است که: «بچه‌هایتان را در دامتنان تربیت اسلامی - انسانی کنید تا وقتی تحویل می‌دهید این بچه را به دبستان، یک بچه صحیح با اخلاق خوب، آداب خوب تحویل بدهید» (همان).

مدرسه

مدرسه نیز نقش مهمی در تربیت ایفا می‌کند. مدرسه‌ها رقابت را از طریق نظام‌های مرتب پاداش و تنبیه، تشویق می‌نمایند. کودکی که مجذانه برای یادگیری مهارتی جدید تلاش می‌کند، ممکن است خود را کودن یا ناموفق احساس کند، اما زمانی که به بلوغ شخصیتی می‌رسد، قادر می‌شود ارزیابی واقع‌گرایانه‌ای از قابلیت‌های ذهنی، بدنی و اجتماعی خود داشته باشد.

خرده فرهنگ دانش آموزی عنصر مهمی در تربیت است. بچه‌ها به سرعت توسط همسالان مسن‌تر با نگرش‌ها و هنجارهای مربوط به قدرت آشنا می‌شوند. کارکردگرایان خاطرنشان می‌کنند که مدارس به عنوان عامل تربیت، کارکرد تعلیم ارزش‌ها و رسوم جامعه بزرگ‌تر به اعضای جدید را به انجام می‌رسانند. نظریه پردازان مکتب ستیز، ضمن موافقت با این مطلب اضافه می‌کنند که مدارس ممکن است جنبه‌های تبعیض‌آمیز جامعه را نیز تقویت نمایند (19867schaefer، ص ۱۰۱).

مدرسه که به طور رسمی توسط جامعه موظف به تربیت کودکان، نوجوانان و جوانان در زمینه‌های شناختی و ارزش‌های فرهنگی خاصی گردیده است، عاملی است که تأثیر تربیت خانواده را دنبال می‌کند. آنچه که در مدرسه بیش از گروه‌های همسالان بر نوجوانان و کودکان تأثیر دارد، واکنش‌های معلمان است. از این رو سفارش‌های متعدد حضرت امام (علیه السلام) به معلمان در این راستا قابل توجه و تبیین است: «این کودکان از اولی که وارد می‌شوند، در محیط تعلیم یک نقوش سالم ساده و بی‌آلایش و قابل قبول هر تربیتی هستند.

کودکان در کودکان اماناتی الهی هستند، به دست آنهایی که در کودکان آن‌ها را تعلیم می‌دهند و همین امانات از آنجا منتقل می‌شوند به جاهای دیگر و به دست معلمین دیگر تا

برسد به مراتب عالی‌ه و دانشگاه‌ها» (صحیفه نور، ج ۱۴، ص ۲۷).
 به هر حال کارکرد عوامل اجتماعی تربیت، نه فقط انتقال دانش به کودکان و تربیت آنان است، بلکه وظیفه مهم دیگر آن‌ها، این است که فرآیندی را که پدر و مادر، مخصوصاً مادر در خانواده برای تربیت کودکان آغاز کرده است، ادامه دهد و هماهنگ با خانواده‌ها، ارزش‌ها و الگوهای رفتاری مورد نظر فرهنگ جامعه را به کودکان منتقل کند.

وسایل ارتباط جمعی

حضرت امام بر اصلاح و استقلال رادیو و تلویزیون و مطبوعات تأکید فراوان داشتند (همان، ج ۱۲، صص ۱۰۳-۲۰۷)؛ چراکه بخش زیادی از زندگی افراد جامعه، در کنار این وسایل سرشار از اطلاعات و داده‌ها سپری می‌شود. وسایل ارتباط جمعی، تمام جهات و ابعاد زندگی و همه انسان‌ها، اعم بی‌سواد و باسواد را پوشش می‌دهد. همه جا و به همه صورت، پیام وسایل ارتباط جمعی شنیده می‌شود و امواج این وسایل به همه روزنه‌ها و آنچه در تمامی تاریخ انسان حریم امن او تلقی می‌شد، رسوخ کرده است. این وسایل، اعم از مکتوب (مثل روزنامه‌ها و مجلات) و غیر مکتوب (مثل رادیو و تلویزیون) بزرگ‌ترین سهم را در راه انتقال میراث فرهنگی و فکری و تربیت افراد جامعه به عهده دارند که تعالی فرهنگ و تربیت انسانی را موجب می‌شوند (همان، ج ۱۶، ص ۸۳). باید خاطر نشان کرد که اگر چه انسان‌ها می‌توانند از این ابزارهای فرهنگی مدرن و جدید در راه رسیدن به تعالی و تربیت صحیح استفاده کنند، اما نباید از این نکته غفلت ورزند که این وسایل می‌تواند انسان‌ها را به انحراف، تربیت فاسد و انحطاط سوق دهد. به نظر حضرت امام، این دستگاه‌ها که مربیان فرهنگی جامعه امروزند، باید وسیله تربیت ملت باشند؛ یعنی نه تنها نباید با اشاعه ابتدال مانع رشد فرهنگی و ضد تربیتی شوند، بلکه باید مربی بوده و جامعه را تربیت کنند.

وسایل ارتباط جمعی نقش مهمی در تربیت کردن کودکان و بزرگسالان ایفا می‌کنند. انگاره و آموزه‌های فرهنگی مربوط به موقعیت و پایگاه‌های اجتماعی مهم، به وسیله وسایل ارتباط جمعی ترسیم می‌شود. توسط رسانه‌ها ارزش‌های خاصی تقویت می‌شود و تصور افراد تحت تأثیر قرار می‌گیرد؛ چراکه تغییرات هنجارها و ارزش‌های اجتماعی به سرعت در رسانه‌های گروهی منعکس می‌شوند و ممکن است به آسانی توسط مردمی که به نحو دیگری ممکن نبود به آن‌ها دسترسی یابند، پذیرفته شوند (رابرستون، ترجمه بهروان ۱۳۷۴، ص ۱۳۱). این تأثیر فوق‌العاده موجب شده است که حضرت امام (علیه السلام) تأکید کنند که رسانه‌های جمعی عموماً و رادیو و تلویزیون خصوصاً، باید در راستای تعالی روح انسان فعالیت کنند. رسانه‌ها «باید مثل معلمینی باشند که جوانان را تربیت کنند» (صحیفه نور، ج ۶، ص ۱۹۱)، «در هر صورت تمام رسانه‌ها مربی یک کشور هستند، باید کشور را تربیت کنند» (همان، ص ۱۹۳).

در عصر وسایل ارتباط جمعی، انحصار آموزش از مدرسه و محیط‌های آموزشی گرفته می‌شود. از این رو، یکی از کارکردهای رسانه در نظر حضرت امام (علیه السلام)، کارکرد آموزشی آنهاست. رسانه‌ها نوعی «نهاد فرهنگی» هستند که می‌توانند قاطعانه در فرآیند آموزش شرکت کنند. چنانچه وسایل ارتباط جمعی به درستی به کار گرفته شوند و در خدمت انسان‌ها، به خصوص کودکان و نوجوانان قرار گیرند، اوقات فراغت کودک از بی‌حاصلی خارج می‌شود و کارآمد و بارور می‌گردد: «چه رادیو و تلویزیون یک دستگاه آموزشی است» (همان، ج ۵، صص ۲۱۰-۲۰۹) نه دستگاهی در راستای بی‌غفلت و اداب‌آشنای انسان‌ها. «این دستگاه‌ها، دستگاه‌های تربیتی است، باید تمام اقشار ملت با این دستگاه‌ها تربیت بشوند، یک دانشگاه عمومی است» (همان، ص ۲۰۳). در این صورت است که این دستگاه‌ها از بروز خلاء در زمان فراغت نوجوانان جلوگیری خواهد کرد، در راستای آموزش فرهنگی کارآمد خواهد بود و به جای آنکه کودک در زمان فراغت در کوچه سرگردان رها شود یا به کارهای پست بپردازد، خواهد توانست در کنار آنها ضمن گذراندن زمانی خوش، چیزها بیاموزد (ساروخانی ۱۳۶۷، ص ۱۶۳). بدین جهت، به نظر حضرت امام (علیه السلام) چنانچه وسایل ارتباط جمعی به درستی به کار گرفته شود، هم‌چون دانشگاهی عمومی بر تمامی حیات انسانی پرتو می‌افکند (صحیفه نور، ج ۵، ص ۲۰۳). کارکرد تربیتی و جامعه‌پذیری وسایل ارتباط جمعی، از جهاتی از کارکرد تربیتی و اجتماعی کردن مراکز و محیط‌های آموزشی (کودکستان، دبستان، مدرسه، دانشگاه و...) با اهمیت‌تر است. این جهات چنین است:

۱. مراکز آموزشی، مانند مدرسه و دانشگاه، محدودیت زمانی دارند، یعنی فقط سال‌هایی چند از حیات کودک، نوجوان و جوان را به خود مشغول می‌کنند؛ اما وسایل ارتباط جمعی بی‌هیچ محدودیتی در تمامی مراحل زندگی با انسان‌ها هستند و از آغاز تا پایان عمر آن‌ها را پوشش می‌دهند؛ «این بچه‌های دو سه ساله، سه چهار ساله به این [دستگاه‌ها] نگاه می‌کنند و از این در روح آن‌ها اثر گذاشته می‌شود، تا پیرمردها، همه تحت تأثیر واقع می‌شوند» (همان، ج ۱۶، ص ۸۳).
۲. مدرسه و دانشگاه در سال‌های تحصیل، فقط ساعاتی چند از حیات کودک یا جوان را در اختیار دارند، ولی وسایل ارتباط جمعی چنین نیستند. امواج رادیو و تلویزیون در تمام ساعات شبانه روز به خانه می‌آیند و هیچ محدودیت زمانی برای آن‌ها وجود ندارد.
۳. مدرسه و دانشگاه از نظر مکان محدودیت دارند، اما وسایل ارتباط جمعی، هیچ محدودیتی از این نظر ندارند. امواج این وسایل به همه جا، خانه، مدرسه، شهر و روستا می‌روند و از این رو رادیو و تلویزیون «دانشگاهی است که در تمام سطح کشور گسترده است» (همان، ج ۵، ص ۲۰۳). «این [دستگاه‌ها] از مدرسه بالاتر است، این مدرسه عمومی سرتاسر کشور است. صدایی که در اینجا بلند می‌شود، همه کشور و تا آنجایی که موج آن می‌رود، این صدا می‌رود و نقشی که در این جا نقش می‌بندد، صورتی که در این جا و سیمایی که در اینجا نشان داده می‌شود،

در همه کشور، در واقع هر جا که این پوشش دارد، می‌رود» (همان، ج ۱۶، ص ۸۳).
 ۴. مدرسه و دانشگاه قشری خاص از انسان‌ها را، آن هم به تعداد اندک و در ساعاتی محدود زیر پوشش می‌گیرد، ولی وسایل ارتباط جمعی همه انسان‌ها، اعم از باسواد و بی‌سواد را زیر پوشش خویش می‌گیرد. بنابراین «باید تمام اقشار ملت با این دستگاه تربیت بشوند» (همان، ج ۵، ص ۲۰۳)، «آنهایی که سواد ندارند، فیلم‌ها را تماشا می‌کنند، حرف‌ها را می‌شنوند، آن‌ها هم که سواد دارند [همین طور]، این طور نیست که این [دستگاه‌ها] مخصوص به یک دسته‌ای باشد» (همان، ج ۱۶، ص ۸۳).

اهمیت این رسانه‌ها نزد حضرت امام (علیه السلام) به این خاطر است که این دستگاه‌ها می‌توانند ابزاری برای نابودی حیات انسانی و یا در خدمت سعادت انسانی باشند؛ چرا که وسایل ارتباط جمعی می‌توانند باعث آزادی انسان و یا اسارت او گردند: «باید رادیو و تلویزیون هم‌چنان باشد که جوان‌ها را بار بیاورد، به طوری که مستقل و دارای اراده و تصمیم باشند، نه پای بند این مسایل شهوانی، یا این مسایل دیگری مثل هروئین و امثال آن» (همان، ج ۱۲، ص ۱۰۴). از این رو کارکرد اخلاقی این رسانه‌ها حمایت از هنجارهای اجتماعی و آزادی انسان است، نه نقش‌های نامطلوب نظیر تحذیر اجتماع با ایجاد نوعی مشارکت خیالی در واقعیت: «یکی از مواردی و بنگاه‌هایی که در این مطلب [بی‌قید و لایبالی کردن جوانان] خیلی کوشش می‌کرد، رادیو و تلویزیون بود که اول از پخش کردن چیزهایی که مخدرات خودش بود، این موسیقی‌ها همه مخدر هستند، یعنی جوان‌های ما را و جوانی که عادت به موسیقی کرد دیگر نمی‌تواند کار انجام بدهد... رادیو و تلویزیون تقریباً اوقات جوان‌های ما را می‌گرفت و جوان‌ها از این راه فاسد می‌شدند» (همان)، «این یک دستگاهی است که در خدمت‌گزاری می‌تواند بهترین دستگاه‌ها باشد و در خیانت می‌تواند بالاترین خیانت را بکند. اگر این اصلاح بشود، یک کشور را می‌تواند اصلاح بکند و اگر خدای نخواستہ انحراف در این باشد، یک کشور را می‌تواند منحرف کند» (همان، ج ۱۶، ص ۸۳).

رابطه فرهنگ و تربیت در نظر امام خمینی (علیه السلام)

آنچه به لحاظ نظری اساسی است، این مطلب است که بین فرهنگ و تربیت رابطه‌ای ناگسستنی وجود دارد در روند تحولات اجتماعی، فرهنگ رشد می‌کند و تربیت، به مفهوم فرهنگ‌پذیری، در ارتباط با آن حاصل می‌شود. به عبارت دیگر محتوا و شکل فرهنگ، غالباً نقشی اساسی در تربیت ایفا می‌کنند و می‌توان گفت فرهنگ تکیه‌گاه تربیت است. این تأثیر فرهنگ در تربیت، به دو روش متفاوت صورت می‌گیرد: ۱- انتقال رفتار فرهنگی بزرگ‌ترها به اطفال که در درجه اول اهمیت است؛ ۲- تجربه و دیدگاه‌های شخصی که از اوضاع و احوال اجتماعی - فرهنگی در طول عمر فرد حاصل می‌شود. نفوذ این دو عامل بر تربیت کودک

همیشه مستقیم نیست، بلکه به طور غیر مستقیم او را آماده می‌سازد تا پاسخ‌های مناسب را در موقعیت‌های خاص پیدا کند. انگاره رفتار فرهنگی که متوجه کودک است در تربیت او مؤثر است. هر قدر کودک رشد کند، از روش غیر مستقیم دور می‌شود و خود به مشاهده مستقیم می‌پردازد. بنابراین هر قدر انتقال عوامل فرهنگی در زمان طفولیت دقیق‌تر صورت گیرد، تأثیر عمیق‌تری در تربیت فرد باقی می‌گذارد.

دو عامل، فعالیت‌های تربیتی کودک را دچار تغییر می‌کند: یکی گذر زمان و دیگری فرهنگ. عامل دوم، یعنی فرهنگ، در هدایت فعالیت‌های تربیتی بیش از عامل اول نقش دارد؛ چراکه تربیت در مفهوم وسیع خود، با فرهنگ جامعه عجین است. از این رو، هدف‌های تربیتی باید از متن فرهنگی آن جامعه استخراج شوند. اگر اوضاع و احوال زمانی و مکانی لزوم تغییراتی را در شیوه‌ها و مقاصد تربیتی ایجاد کرده باشد، این تغییرات هم باید از درون همان فرهنگ و جامعه ناشی شوند تا تجانس فرهنگی و وحدت فعالیت تربیتی جامعه مختل نشود.

تأکید حضرت امام(علیه السلام) بر اصلاح فرهنگ به همین دلیل بود؛ چراکه اوضاع و احوال اجتماعی جامعه بعد از انقلاب، تغییراتی را در اهداف تربیتی جامعه لازم کرده بود که باید از خلال تغییر فرهنگ جامعه و اصلاح آن ناشی می‌شد. بر این اساس، تأکید حضرت امام(علیه السلام) بر اصلاح فرهنگ بود: «قضیه تربیت یک ملت به این است که فرهنگ آن ملت فرهنگ صحیح باشد. شما کوشش کنید که فرهنگ را، فرهنگ مستقل اسلامی درست کنید. جوان‌هایی که در این فرهنگ تربیت می‌شوند، همان‌هایی هستند که مقدرات کشور در دست آنهاست... اگر یک ملتی فرهنگش این طور تربیت بشود، این فرهنگ، فرهنگ غنی اسلامی است و مملکت یک مملکت آرام مرفقی خواهد بود» (صحیفه نور، ج ۷، ص ۷۴). قابل توجه این که حضرت امام(علیه السلام) مسئول اصلاح فرهنگ جامعه را نیز متصدیان متمدن تربیت جامعه می‌داند: «ملت چاره‌ای جز اصلاح فرهنگ و استقلال آن ندارد و این میسر نیست جز با دست اساتید و معلمان متمدنی که در دبستان‌ها تا دانشگاه‌ها راه یافته‌اند و با تعلیم و کوشش در رشته‌های مختلف علوم و تربیت صحیح و تهذیب مراکز تربیت و تعلیم از عناصر منحرف و کج اندیش، نوباوگان را که ذخایر کشور و مایه امید ملت‌اند، هم‌دوش با تعلیم در همه رشته‌ها به حسب تعالیم اسلامی تربیت نمایند» (همان، ج ۱۵، ص ۲۶۷).

بر اساس نظر حضرت امام(علیه السلام) میان اصلاح فرهنگ و تربیت جامعه، ارتباط دیالکتیکی برقرار است. ارتباط دیالکتیکی میان محتوای فرهنگ (فرهنگ اصلاح شده) و تجسم و تجلی فرهنگ (نظام انتقال دانش‌ها و ارزش‌ها) و تربیت را به آسانی نمی‌توان تحلیل کرد. برای این منظور باید فرهنگ را تعریف عملیاتی کرد که گرچه تحلیل رابطه فرهنگ و تربیت را آسان می‌کند، ولی در این جستار مجال آن نیست.

تربیت در اصل دارای سه جنبه است: آماده سازی فرد برای کار؛ آماده سازی فرد برای ایفای

نقش شهروندی و تربیت استعداد‌های فرد به عنوان یک انسان. هر یک از این سه هدف، به طور خاصی به فرهنگ مربوط می‌شود. به عبارت دیگر آن چه در هر سه اصل مطرح است، ایفای نقش انسان و هدف‌های تربیتی در راستای ارزش‌ها، هنجارها و الگوهای رفتاری است (یونسکو، ترجمه امیری ۱۳۶۸ ص ۱۵۹). آنچه از هدف‌های بالا بیشتر مورد نظر حضرت امام(علیه السلام) است، هدف اول و سوم است. به نظر امام: «جوان‌هایی که با فرهنگ صحیح تربیت می‌شوند» زمینه پذیرش کار و مسئولیت و خدمت به مردم در آن‌ها ایجاد می‌گردد. این جوان‌ها «همان‌هایی هستند که مقدرات کشور در دست آنهاست. اگر این‌ها درست بار بیایند، همه خدمت‌گزار به مردم، امین به بیت المال، و همه اینها در تحت رهبری اسلام تحقق پیدا می‌کند» (صحیفه نور، ج ۷، ص ۷۴)، «راه اصلاح یک مملکتی، فرهنگ آن مملکت است، اصلاح باید از فرهنگ شروع بشود؛ دست استعمار توری فرهنگ ما کارهای بزرگ می‌کند... اگر فرهنگ درست بشود، یک مملکت اصلاح می‌شود. برای اینکه از فرهنگ است که در وزارت خانه‌ها می‌رود، از فرهنگ است که در مجلس می‌رود، از فرهنگ است که کار مفید درست می‌شود» (همان، ج ۱، ص ۹۷). در مورد هدف سوم، حضرت امام(علیه السلام) معتقدند که روش فرهنگ اسلامی - انسانی، انسان‌سازی و به تعبیری شکوفا ساختن استعداد‌های انسانی افراد است: «باید کوشش کنید مفساد فرهنگ حاضر را بررسی کرده و به اطلاع ملت‌ها برسانید و با خواست خداوند متعال آن را عقب زده، به جای آن فرهنگ اسلامی - انسانی را جایگزین کنید تا نسل‌های آینده با روش آن، که انسان‌سازی و عدل‌پروری است، تربیت شوند» (همان، ج ۱، ص ۱۶۱).

مخالفت صریح حضرت امام(علیه السلام) با تربیت غربی و فرهنگ وابسته، بهترین دلیل و گواه این مطلب است که تربیت و اهداف آن را نمی‌توان از جامعه‌ای برداشت و به جامعه‌ای دیگر پیوند زد. چرا که اگر عوامل اجتماعی و فرهنگی تربیت، مثل خانواده، نیروهای نافذ اجتماعی و ارزش‌های مسلط در جامعه، مؤید فعالیت‌های تربیتی نباشند، تحقق هدف‌های تربیتی اقتباس شده از جامعه دیگر، اگر محال نباشد، بسیار مشکل خواهد بود؛ زیرا هدف‌های تربیتی و شیوه آن، از زمینه فرهنگ جامعه استخراج می‌شود. در صورت وابستگی فرهنگی، جامعه دچار بی‌هویتی یا از خود بیگانگی می‌شود. گاهی جامعه از خود بیگانه می‌شود، یعنی فرهنگ و هویت جامعه‌ای دیگر را فرهنگ و هویت خود می‌پندارد و به خاطر هضم در فرهنگ آن جامعه، به فرهنگ خودی پشت پا می‌زند، همه را نادیده می‌گیرد و خود باخته می‌شود. از جمله کارهای جوامع استکباری همین است که یک جامعه را از خود بیگانه می‌کنند و وقتی چنین شد، نیاز به تهاجم فرهنگی نیست. تأکید فراوان حضرت امام(علیه السلام) به عنوان اندیشمندی دینی - سیاسی بر اصلاح، استقلال و درک فرهنگی خودی در همین راستاست: «اگر فرهنگ ناصالح شد، جوانانی که در این فرهنگ ناصالح تربیت می‌شوند، در آتیه فساد ایجاد خواهند کرد. فرهنگ استعماری جوان استعماری، تحویل مملکت می‌دهد. فرهنگی که با نقشه اجانب تربیت یافته و اجانب

نقشه کشیده‌اند و به صورت فرهنگ به ما تحویل می‌دهند، چنین فرهنگی، فرهنگ استعماری و انگلی است» (همان، ج ۲، ص ۷).

برای کسب هویت فرهنگی باید آموزش و پرورش در همه سطوح و مقاطع، از کودکان تا دانشگاه، در راستای فرهنگ خودی قرار گیرد، زیرا تربیت را از جایی باید آغاز کرد که انحراف از آنجا می‌تواند آغاز شود. استعمار برای هویت زدایی فرهنگی از طریق نهادهای آموزشی وارد شد و ما نیز برای هویت یابی فرهنگی باید از همان جا آغاز کنیم: «تربیت فاسدی که در رژیم سابق بود و به تدریج داشت قوت می‌گرفت، این بود که از همان کودکان شروع کنند به این برنامه که اطفال ما را از همان جا، زمینه تبدیلشان به یک موجود وابسته فراهم کنند تا برود به مرتبه بالا مثل دبیرستان» (همان، ج ۱۴، ص ۷۶)، «ملت عزیز ایران و سایر کشورهای مستضعف جهان، اگر بخواهند از دام‌های شیطننت‌آمیز قدرت‌های بزرگ تا آخر نجات پیدا کنند، چاره‌ای جز اصلاح فرهنگ و استقلال ندارند، و این میسر نیست جز با دست اساتید و معلمان متعهدی که در دبستان‌ها تا دانشگاه‌ها راه یافته‌اند» (همان، ج ۱۵، ص ۱۶۰).

شایان ذکر است که اگر چه فرهنگ صحیح و مستقل در جامعه موجب رشد و توسعه آن و تربیت افراد آن در تمام ابعاد می‌شود، ولی ایجاد چنین فرهنگی برای کسب هویت و به خود آمدن جامعه، کاری نیست که به تنهایی از عهده یک نفر یا یک نهاد اجتماعی برآید. تربیت انسان‌ها باید در تمام نهادها و توسط تمام افراد صورت گیرد: «مسایل اخلاقی چیزی نیست که یک شبه در انسان تأثیر کند، باید گفت و بارها گفت تا بالاخره در نفس تأثیر بگذارد. باید همیشه دستگاه‌های کشور در حال تربیت ملت باشند، و روح استقلال را از یک سو در آن‌ها بدمند و اخلاق و رفتار و احکام اسلام را از سوی دیگر به آن‌ها گوشزد کنند، تا بالاخره جوانان تحت تأثیر واقع شوند».

بزرگ‌ترین رسالت عوامل تربیت، نوسازی فرهنگ جامعه است. بنابراین لازم است نهادهایی که عامل تربیت در جامعه هستند، فرهنگ را، به معنای عام کلمه، مورد توجه قرار دهند. برای نوسازی فرهنگ جامعه بر نهادها و عوامل تربیت، لازم است با سیاست‌های خاص، ارزش‌های جدید در قالب ارزش‌های گذشته و نهادهای شده ریخته شود؛ به این معنی که با گسترش علوم و فنون و به کار گرفتن خلاقیت‌ها، دگرگونی ارزش‌های اجتماعی به طور مستقیم انجام شود و ضمن نوآوری، غلیان خشم سنت‌گرایان نیز دامن زده نشود. با توجه به این نکته، حضرت امام (علیه السلام) بعد از انقلاب، برای نوسازی فرهنگ جامعه و نوگزینی ارزش‌ها و فرهنگ اسلامی به جای فرهنگ فاسد قبل از انقلاب و فرهنگ متعجرب سنت‌گرایان و قشری مسلکان، بر به کارگیری صحیح رادیو و تلویزیون و سینما و... که از مصادیق بارز فرآورده‌های علمی و فنی هستند، تأکید فراوان داشتند. تربیت برخوردار از رهبری فرهمند، می‌تواند هم‌چون عامل مؤثری در بازسازی فرهنگ به کار آید. در تحقق این امر علاقه و خواست و تمایل فرهیختگان جامعه به توسعه

فرهنگی، نوسازی ارزش‌ها را سرعت می‌بخشد. این علاقه و تمایل اجتماعی نیز به نوبه خود، با برخورداری از فضای آزاد سیاسی در جامعه، انگیزه تغییر فرهنگ و ارزش‌های گذشته را به وجود می‌آورد. به این ترتیب که مردم با برخورداری از آزادی، به بحث، تبادل نظر، و تضارب افکار روی می‌آورند و از این رهگذر، افراد جامعه با تغییر امور فرهنگی بی‌اثر در جامعه، اقدام به ایجاد ارزش‌های فرهنگی جدید می‌کنند. بعد از انقلاب، با رهبری توانا و فرهمند حضرت امام (علیه‌السلام) و ایجاد زمینه سیاسی برای تغییر فرهنگ گذشته و خودباوری نخبگان جامعه، فرآیند تغییر فرهنگ استعماری به فرهنگ انسانی - اسلامی و نوسازی فرهنگ ایرانی تحقق یافت. این تغییر ارزش‌های فرهنگی در شئون فردی و اجتماعی، مرون تکامل شناخت مردم بود که با به کار گرفتن تجارب خود و فرآورده‌های فکری دیگران، استعداد تغییر را در خود تقویت کردند. با این تغییر محیط فرهنگی است که تربیت جدید آغاز می‌شود و شخص سعی می‌کند ضمن شناسایی محیط جدید، خود را با آن وفق دهد.

از عوامل تربیت مؤثر در رابطه تربیت و فرهنگ، می‌توان به نقش فرهنگ خانواده اشاره کرد. فرهنگ خانواده یکی از انواع مهم و مؤثر فرهنگ‌ها و از عوامل بسیار مؤثر در تربیت کودکان است. در خانواده، افراد تربیت‌کننده باید دارای ارزش‌های پیشرفته فرهنگی باشند تا بتوانند در تربیت کودکان مؤثر باشند. جنبه‌های مادی و معنوی فرهنگ خانواده، در تربیت نیروهای عقلانی کودک، به خصوص زبان روشن است. والدین که ایجادکننده فرهنگ خانواده و تأمین‌کننده محیط زندگی برای فرزندان خود هستند، در بهبود تربیت فرزندان از اهمیت فراوانی برخوردارند، زیرا رشد و تجلیات فرهنگ جامعه با فرهنگ خانواده ارتباطی نزدیک دارد: «با توان هم باید معلم باشند برای فرزندان خود... پدران باید معلم باشند از برای فرزندان خود، خانواده شما باید مدرسه باشد، تعلیم احکام اسلام، تهذیب اخلاق نونهالان» (همان، ج ۶، ص ۱۴۰)، «دامن مادر بهترین مکتبی است از برای اولادها. مسئولیت دارید، نسبت به فرزندان خود، مسئولیت دارید نسبت به کشور خودتان که حفاظت از انبیا بکنند، حفاظت از آمال انبیاء بکنند. شما هم خود حافظ باید باشید و هم نگهبان درست کنید. نگهبان، اولادها می‌باشند، آن‌ها را تربیت کنید. خانه‌های شما باید خانه تربیت اولاد باشد. منزل علماست منزل شما و منزل تربیت علمی، تربیت دینی، تهذیب اخلاق. توجه به سرنوشت اینها در عهده پدران است و در عهده مادرها. مادرها بیشتر مسئول هستند و مادرها اشرف هستند. شرافت مادری از شرافت پدری بیشتر است، تأثیر مادر هم در روحیه اطفال از تأثیر پدر بیشتر است» (همان، ج ۶، ص ۲۸۳-۲۸۲).

مدرسه و به طور کلی نهادهای آموزش و پرورش، در عین حال که از فرهنگ و ارزش‌های جامعه تغذیه می‌شوند، به پیدایش ارزش‌های جدید و نوسازی فرهنگی در جامعه نیز مدد می‌رسانند. نقش اساسی مدرسه و آموزش و پرورش در دهکده جهانی و در برابر پیدایش فرهنگ استعماری، که رسانه‌ها ظهور آن را آسان‌تر کرده‌اند، حفظ هویت فرهنگی است. فرهنگ

و مدرسه وسایلی هستند که شهروند و به تعبیر حضرت امام (علیه السلام) انسان را تربیت می‌کنند. اهمیتی که مدرسه برای فرهنگ دارد، به این خاطر است که مدرسه نقش مهمی در اجتماعی کردن و تربیت شخصیت فرد و نظام ارزش‌های او ایفا می‌کند. امکان ارتباط با دیگران و درک نمادهای یک فرهنگ، منوط به مدرسه است. مدرسه است که در پویایی فرهنگ، تشکیل و تکوین خواست‌های متعالی، که خود به خود به مرحله کمال نمی‌رسند، و تزکیه و سعادت بشر نقش اساسی دارد و بر علایق فرد نسبت به ارزش‌های فرهنگی و آمادگی او برای مشارکت در حیات فرهنگی اثری قاطع می‌گذارد: «مدرسه‌های ما، دانش‌سراهای ما، دانشگاه‌های ما و همه مدارس، علوم چه علوم اسلامی یا غیر اسلامی، این‌ها اگر چنانچه در آن‌ها تربیت باشد، تزکیه باشد، آن‌ها می‌توانند خدمت‌ها بکنند و برای بشر سعادت را به هدیه بیاورند و همه سعادت‌های بشر از علم و ایمان و تزکیه است» (همان، ج ۱۳، ص ۲۶۸).

قابل ذکر است که گاهی مدرسه از دیدگاه منافع یک جامعه یا حکومت و یا یک گروه اجتماعی مورد توجه قرار می‌گیرد. سیاست فرهنگی به ارزش‌هایی بیشتر توجه می‌کند که مناسب با منافع حکومت یا جمعیت معینی باشد. این مسئولان و سیاست‌گذاران اجتماعی هستند که سیاست فرهنگی را به گونه‌ای تعیین می‌کنند تا شهروندی تربیت شود که بتواند در جهت سیاست اجتماعی تدوین شده نقش خود را ایفا نماید (یونسکو، ترجمه امیری، ص ۱۵۹).

در نظر حضرت امام (علیه السلام)، سیاست فرهنگی و هدف آن در جامعه، تربیت انسان و فرهنگ‌پذیر کردن الهی است: «باید بشر به فکر این باشد که آن چیزهایی که مقصد است و برای تربیت انسان است، برای آموزش انسان است، برای تعلیم انسان است، جهت به آن بدهد. اگر چنانچه دانشگاه‌ها جهت به آن داده نشود، همان دانشگاهی می‌شود که در بین بشر هست و از همان دانشگاه‌ها کاری می‌کنند که مسلسل‌ها نمی‌توانند بکنند، خدمت به بشر می‌توانند بکنند که هیچ کس دیگر نمی‌تواند، این قدر خدمت بکنند» (صحیفه‌نور، ج ۱۳، ص ۲۲۸). وقتی صحبت از تربیت انسان باشد، عوامل تربیت (خانواده، مراکز آموزشی و...) هدف‌های وسیع‌تری دارند، زیرا هدف این است که انسانی تربیت شود که در دوران عمر خود بتواند نقش‌های گوناگون را ایفا نماید. رسالت عوامل تربیت شخصیت انسانی، این است که فردی تربیت کنند که بتواند بسنجد و انتخاب کند؛ رسالتی که باید به وسیله سیاست فرهنگی محکم شود. در این صورت نظام تربیتی جامعه باید فرصت‌هایی را برای فرد به وجود آورد که هر چه بیشتر ارزش‌ها و افکار و فرآورده‌های فرهنگی را بشناسد، نه آنکه مانع دسترسی او به افکار جدید و فعالیت‌های انسانی شود (یونسکو، ترجمه امیری، ص ۱۶۰).

یکی دیگر از مسایل رابطه فرهنگ و تربیت که بسیار مورد توجه حضرت امام (علیه السلام) بوده است، مسئله تربیت استعماری یا تربیت معکوس است: «ما آن صدمه‌ای که از قدرت‌های بزرگ خوردیم باید بگوییم که بالاترین صدمه، صدمه شخصیت بوده. آن‌ها کوشش کردند که شخصیت

ما را از ما بگیرند و به جای شخصیت ایرانی - اسلامی یک شخصیت وابسته اروپایی شرقی - غربی به جایش بگذارند» (صحیفه نور، ج ۱۴، ص ۷۶)، «استعمار است که برنامه‌های فرهنگی ما را جوری تنظیم می‌کند که جوان نیرومند در این مملکت نباشد».

این گونه تربیت، یعنی تربیت به دلخواه کشورهای استعماری، باعث تخریب فرهنگ جامعه می‌شود. استعمار با خود فرهنگ استعماری می‌آورد و مورد هجوم قرار می‌دهد. فرهنگ‌های بومی یکی از هدف‌های تربیت استعماری در کشورهای توسعه نیافته، کنترل منابع و مواد اولیه است نه دگرگونی. برای این کار، استعمار از طریق آموزش خبگان و تزریق فرهنگ خود به آنان، فرهنگ بیگانه را در جامعه بسط می‌دهد و باعث به وابستگی زیادتر می‌شود. استعمار برای تحقق این هدف نمی‌گذارد تربیت کودکان حتی در دوره پیش دبستانی بر پایه فرهنگ خودی باشد. در نظر حضرت امام (علیه السلام) آسیب این نوع تربیت، یعنی آسیب فرهنگی، از هر آسیب اجتماعی دیگری عمیق‌تر است: «مسئله فرهنگ و آموزش و پرورش در رأس مسایل کشور است. اگر مشکلات فرهنگی و آموزشی به صورتی که مصالح کشور اقتضا می‌کند حل شود، دیگر مسایل به آسانی حل می‌گردد. صدماتی که کشور ما از فرهنگ رژیم شاهنشاهی خورده است، قابل مقایسه با ضررهای اقتصادی و غیره نبوده است. متأسفانه در زمان این پسر و پدر دست اجانب بازگردید و مراکز آموزشی که باید تکیه گاه ملت باشد، به ضدش تبدیل گردید. البته انحراف فرهنگی ما ریشه تاریخی دارد و ما امروز مواجهیم با استادان و معلمانی بر پایه همین تربیت و با فرهنگی غربی که با مصالح اسلام و کشور ما به هیچ وجه وفق نمی‌دهد. تمام وابستگان و انگل‌های خارجی زاییده شده از دانشگاهی غربی بوده‌اند. اجانب با فعالیت‌های خود، مدارس و دانشگاه‌های ما را از محتوا خالی کردند... ما باید سال‌های طولانی زحمت و مشقت بکشیم تا از فطرت ثانی خود متحول شویم و خود را بیابیم و روی پای خویش بایستیم، مستقل گردیم و دیگر احتیاج به شرق و غرب نداشته باشیم و باید از همان بچه‌ها شروع کنیم و تنها مقصدمان تحول انسان غربی به انسان اسلامی باشد» (همان، ج ۱۵، ص ۱۹۲)، «آن چیزی که ما را می‌ترساند وابستگی فرهنگی است، از دانشگاه استعماری می‌ترسیم، ما از دانشگاهی می‌ترسیم که جوان‌های ما را آن طور تربیت کند که خدمت غرب بکنند، ما از دانشگاهی می‌ترسیم که آن طور جوان‌های ما را تربیت کنند که خدمت به کمونیسم کنند» (همان، ج ۱۲، ص ۱۵۴). از این رو، در منظر حضرت امام (علیه السلام) «با تربیت صحیح می‌توان نقشه‌های استعماری را خنثی کرد» (امام خمینی ۱۳۶۱، ص ۶۱).

در خاتمه ذکر چند نکته در باب تربیت و فرهنگ از دیدگاه الهی حضرت امام (علیه السلام) ضروری است. از دیدگاه آن حضرت، اسلام، قرآن، انبیا و ائمه (علیهم‌السلام)، همگی در جامعه پذیری و تربیت انسان نقش اساسی دارند.

این نقش به اندازه‌ای اهمیت دارد که می‌توان گفت وظیفه و هدف اولیه و عالی همه ادیان و

پیامبران تربیت و جامعه پذیر کردن انسان است. در تأیید سخنان حضرت امام(علیه السلام) با نگاهی به وضعیت اجتماعی اکثر جوامع و به خصوص اروپای صنعتی، موج افزایش مشکلات فرهنگی، اجتماعی و احساس عدم هویت واقعی و خلاء معنویت را می توان مشاهده کرد.

حضرت امام(علیه السلام) بارها در مورد اهمیت تربیت و به عبارتی فرهنگ پذیری، اشاره کرده اند که گرفتاری همه ما به خاطر این است که تزکیه و تربیت الهی نشده ایم. ایشان اشتغال به تهذیب نفس و تصفیه اخلاق را از بزرگ ترین واجبات عقلیه می دانند.

از مطالب گذشته بر می آید که حضرت امام(علیه السلام) ابزارهای فرهنگی اعم از مکتوب و غیر مکتوب را در خدمت تربیت و جامعه پذیری می دانند؛ زیرا از نظر ایشان علم و آموزشی مورد پسند است که هدف دار باشد و به تربیت شخصیت انسانی - اسلامی بیانجامد.

حضرت امام(علیه السلام) با اعتقاد به عوامل ژنتیک و انتقال خصوصیات زیستی - فرهنگی پدر و مادر به فرزندان، توصیه هایی را در راستای تربیت صحیح کودکان از مرحله انتخاب همسر تا مرحله تشکیل نطفه و آداب دوران بارداری و تولد دارند؛ چیزی که اکثر جامعه شناسان، روان شناسان اجتماعی و متخصصین تربیتی از آن غافل مانده اند. ایشان ضمن اثبات فرهنگ پذیری و اجتماعی شدن انسان، با بیان تفاوت های آدمی در شخصیت و اخلاق، علت این تفاوت ها را در روزی حلال و حرام، شیر دادن زن مؤمن و غیر مؤمن، آمیزش حلال و حرام و عوامل مؤثر دیگری می دانند که موجب اختلاف در تکوین شخصیت و فرهنگ پذیری انسان می شود.

یکی دیگر از موضوعات مهم در مسئله رابطه فرهنگ و تربیت، که از نظر اندیشمندان جدید دور مانده و حضرت امام(علیه السلام) به آن اشاره کرده اند، موضوع تعامل یا تأثیر متقابل رفتارها بر یکدیگر و یا رفتارها و اندیشه ها با یکدیگر می باشد. برای مثال، ایشان اعتقاد به توحید را موجب تربیت صحیح می دانند و عکس قضیه را هم مطرح می کنند که با تربیت صحیح می توان به توحید رسید و این را یک فرآیند دیالکتیکی در راستای رابطه تربیت و فرهنگ اسلامی می دانند.

تفاوت دیگر حضرت امام(علیه السلام) با بعضی از روان شناسان و جامعه شناسان، این است که آنان مخصوصاً محیط گرایان قایل به تأثیر مطلق محیط بر جریان تربیت هستند و محیط را یکی از عوامل مؤثر بر تعلیم و تربیت و اجتماعی شدن تلقی می کنند. حضرت امام(علیه السلام)، تأثیر عوامل تربیت چون فرهنگ، حکومت، خانواده، مدرسه و به طور کلی محیط را در تربیت صحیح و غلط انسان مورد توجه قرار داده و معتقدند محیط صحیح و سالم تربیتی، برای جامعه استقلال و شکوفایی به ارمغان می آورد. در تبیین این دیدگاه حضرت امام باید گفت که انسان از دیدگاه اسلام و قرآن عبارت است از یک شدن مستمر خود آگاه و خودساز که با محیط طبیعی و محیط اجتماعی اش رابطه و تأثیر متقابل دارد؛ هم محیط طبیعی در او مؤثر است و هم او محیط طبیعت را بر اساس نیازها و خواسته های خویش تغییر می دهد و می سازد و این کاری است که امروزه باید در زمینه فرهنگ و ارزش های جامعه انجام شود.

منابع

۱. امام خمینی(ره)، روح‌الله؛ صحیفه‌نور، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۶۱.
۲. —: جهاد اکبر؛ تهران: بنیاد بعثت، ۱۳۶۱.
۳. شرح حدیث جنود عقل و جهل.
۴. گیدنز، آنتونی؛ جامعه‌شناسی، ترجمه: منوچهر صبوری (۱۳۷۴)، تهران: نشر نی.
۵. گلشنی فومنی، محمد رسول؛ جامعه‌شناسی آموزش و پرورش، تهران، شیفته، ۱۳۷۳.
۶. روشه، گی؛ مقدمه‌ای بر جامعه‌شناسی عمومی، جلد اول، ترجمه: هما زنجانی زاده، ۱۳۶۷، مشهد: دانشگاه فردوسی.
۷. ساروخانی، باقر؛ جامعه‌شناسی ارتباطات، تهران: اطلاعات، ۱۳۶۷.
۸. تفکر درباره تحولات آینده آموزش و پرورش، ترجمه محمدعلی امیری، تهران: انتشارات یونسکو، سازمان چاپ [یونسکو] ۱۳۶۸.
۹. راستون، یان؛ درآمدی به جامعه، ترجمه حسین بهروان، مشهد: آستان قدس رضوی، ۱۳۷۴.
۱۰. قائم مقام، فرحت؛ آموزش یا استعمار فرهنگی، [بی جا]، جاویدان، ۱۳۵۶.
۱۱. عسگریان، مصطفی؛ جامعه‌شناسی آموزش و پرورش، تهران: توس، ۱۳۶۸.
۱۲. شپرد، تی، بی؛ آموزش و پرورش زنده، ترجمه احمد آرام، تهران: سروش، ۱۳۵۷.
15. Richard, T. schaefer; sociology; New York, McGraw-Hill Book, 1986.